

حجت‌الله اصیل

دیوان دهخدا

به کوشش محمد دبیرسیاقی .
تهران . ۱۳۶۰ . رقعی .



یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت
در بند این مباحث که مضمون‌نمانده‌است
(صائب تبریزی)

شخصیت چند بعدی دهخدا، کوشش فکری و قلمی گسترده‌ی او و "حضورش در تمامی حوزه‌های فرهنگ ما" (۱) برای پژوهشگران همیشه منبعی پربار بوده و امکان داده است که هرکس بنا به علاقه و به فراخور ذوق خود در عرصه داشت گرنه‌ای از چهره‌ی این مرد بزرگ بکوشد، بدینسان هر روز که می‌رود شیفتگان ادب و فرهنگ با حاصل استعداد و خلاقیت دهخدا بیشتر آشنا می‌شوند. ^۱دکتر سید محمد دبیرسیاقی از کوشدگانی است که در سال‌های اخیر با آثاری از او چون مقالات دهخدا، تکمله بر مقدمه‌ی لغت‌نامه، گزیده‌ی امثال و حکم، خاطرات دهخدا و سرانجام " دیوان دهخدا " آشنا شده‌ایم .

از یاد نبریم که در معرفی " دهخدای شاعر " (۲) فضل تقدم با دیگران است: نخست زنده‌یاد دکتر محمد معین به سال ۱۳۳۴ خورشیدی، تعداد قابل توجهی از اشعار دهخدا را گردآوری کرد و در مجموعه‌ای با نام " مجموعه‌ی اشعار دهخدا " به چاپ رسانید. * سپس ولی‌الله درودیان با انتشار کتاب " دهخدای شاعر " به سال ۱۳۵۸ (چاپ اول این کتاب به سال ۱۳۵۵ با قطعی کوچک انتشار یافته بود) چهره‌ی شاعری دهخدا را به گونه‌ای جامع

* - رساله " احوال و افکار استاد علی اکبر دهخدا " نوشته‌ی عباس قنبرزاده (۱۳۵۵) فراموش نشود

(آئینده)

تحلیل و معرفی کرد و به " مجموعه‌ی اشعار دهخدا" چند شعر نویافته بیفزود و چند شعر ناقص را تکمیل کرد. کار دکتر دبیرسیاقتی ادامه‌ی کوشش این دو تن است. وی با گردآوری اشعار بیشتر یا بنابر نوشته‌ی خود او همه‌ی اشعار دهخدا، این کار را به کمال رسانیده‌است. درباره‌ی آثار فکری و فلسفی دهخدا که به وسعت فرهنگ ایران و در راستای فرهنگ عامه تا ادب و حکمت مکتوب است و از جمله درباره‌ی شعر او سخن‌ها گفته و قلم‌ها فرسوده اند. (۳) دکتر دبیرسیاقتی نیز در مقدمه‌ی مفصلی بر " دیوان دهخدا" کوشیده است بر زوایای زندگانی و دانش و هنر استاد پرتوی نوافکند. بنابراین بحث در این موضوع‌ها را در این مختصر ضروری نمی‌دانیم. تنها به چند نکته در مقدمه‌ی دکتر دبیرسیاقتی که جلب‌نظر می‌کند اشاره‌ای می‌رود و در پایان روش کار ایشان را در رابطه با دیگر عزیزانی که قبلاً معرفی دهخدای شاعر را وجهی همت خود قرار داده بودند بررسی می‌کنیم.

یکی از معماهای ناگشوده در شرح‌حال دهخدا، کناره‌گیری او از سیاست و روی آوردنش به کار فرهنگی صرف است. عامل یا عامل‌هایی که موجب شد نویسنده‌ی " چرند پرند" موضع " دخو" ی صوراسرافیل را رها کند و در مقام معتکفی خاموش به کار لغت‌نامه و امثال و حکم و... بپردازد کدام است و آن شرایط ذهنی و عینی ترجیح فرهنگ بر سیاست کدام؟ دکتر دبیرسیاقتی در مقدمه‌ی " دیوان دهخدا" به این پرسش پاسخی ساده می‌دهد: " بسیار بوده و هستند کسانی که احوال جامعه و مردم آن را نقد می‌کنند و متجاوزان را می‌کوبند و فجایع را افشا می‌کنند و خائنان را رسوا می‌کنند... اما به جای آنچه ویران می‌سازند و می‌کوبند و بر باد می‌دهند چیزی بر پا نمی‌کنند، قدرت‌سازندگی ندارند." (۴) اما دهخدا که از قدرت‌سازندگی برخوردار است... هیچ جا کار را به ویرانی نمی‌کشد مگر آنکه طرح آبادکردن آن را از پیش آماده داشته باشد... (۵)

اما تشنگان حقیقت با خواندن این جملات تشنه‌تر می‌شوند و در تکیه‌ی آب به سراپی دیگر می‌رسند. بلی، گذار از ویران‌گری به سازندگی روند ناگزیر هر انقلاب است. اما مگر انقلاب مشروطیت که دهخدا در زمره‌ی مجاهدان آن است، از مرحله‌ی ویران‌گری گذشته بود که اینک ساختن را طلب کند؟ آیا دوره‌ای که دهخداها باید دامن همت به کمر بزنند و به " سازندگی" بپردازند رسیده بود؟ سکوت دهخدا با استقرار دیکتاتوری رضاخان آغاز شد. در این آغاز بود که بنا به نوشته‌ی دکتر دبیرسیاقتی " مقامات حکومت وقت " در سال ۱۳۰۵ شمسی از دهخدا... حواسته بودند که تحریر آن سنخ مقالات را (مقاله‌های انتقادی طنزآمیز نظیر چرند پرند) از سرگیرد و دهخدا که هرگز چیزی جز به پیروی از نیست انسانی و خواست دل خویش در این گونه مسائل ننوشته بوده، خاصه با توجه به محیط جدید سیاسی که تناسب و اقتضای در آن برای خلق مضامین جدید و دقایق تازه نمی‌دید

از تحریر مقالات تن زده و با تجدید مقالات قدیم خواسته‌است از خود رفع تکلیف کرده باشد. " (۶) تناقضی شگفت! تن زدن از نوشتن به خواست " مقامات حاکم وقت " حداقل انتظاری است که از مردی چون دهخدا باید داشت. اما میان این فرمایش آقای دبیرسیاقی با مطالب قبلی او در توجیه سکوت دهخدا " تفاوت از زمین تا آسمان است ". گویا ایشان " خلق مضامین جدید و دقایق تازه " را سازندگی نمی‌دانند. دهخدائی که به تعبیر نویسنده‌ی مقدمه زبان در کام می‌کشد تا به سازندگی بپردازد، با به قدرت رسیدن دیکتاتور جدید ناگهان بی‌می‌برد که " تناسب و اقتضائی برای خلق مضامین جدید و تازه ... " نامانده و زمان، زمان سازندگی است. پس به گوشه‌ای می‌خزد و مهر سکوت بر لب می‌زند تا ویران‌گری مزاحم و نفرت‌انگیز را با خاطره‌ی استبداد به فراموشی بسپرد و به پیاده‌کردن طرح‌های خود که زمان آن رسیده است فکر کند. اینکه در آن هنگام ویران‌گری ضروری بود یا " سازندگی " برای خواننده‌ی مقدمه حل نشده باقی می‌ماند. بر نویسنده است که بدین تناقض جدی‌تر بیندیشد.

هنگامی می‌رسد که دهخدای پخته و شاید سرخورده‌ناظر دیو استبداد است که با هیبتی تازه و وحشتی بیش از پیش‌تاختن آغازیده است، در برابر دهان دوختن و تروورکردن و خفه‌کردن و زهر خوراندن و ... " سامان سخن گفتن نیست " (۷)، آزادی نامی بی‌نشان است و آرمان‌ها به قلمرو رؤیا گریخته است. احتمال می‌رود که دهخدا در این برهه از زمان به دونفیجه رسیده باشد: ناآگاهی توده‌ها و لزوم مقابله با استعمارگرانی که دست درکار همهٔ حوادث اند. شاید آنچه در مقدمه‌ی لغت‌نامه می‌نویسد بیان همین مطلب باشد: " مرا هیچ از نام و نان به تحمل این تعب طویل جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین و ستمکاران مغربی‌وا نداشت، چه برای نان همه‌ی طرق به روی من باز بود، و با ابدیت زمان نام را نیز چون جاودانه نمی‌دیدم پای بند آن نبودم و می‌دیدم که مشرق باید به هر نحو شده است با اسلحه‌ی تمدن جدید مسلح گردد، نه اینکه این تمدن را خوب می‌شمریم، چه تمدنی که دنیا را هزاران سال اداره کرد مادی نبود. " (۸)

آقای دبیرسیاقی اگر به این جمله‌ها توجه می‌کرد، می‌پذیرفت که دهخدا خود مدعی پایان گرفتن ویران‌گری نیست. آنچه به ظاهر سازندگی می‌نماید به زعم دهخدا ادامه نبرد و ویران‌گری است. او جهت مبارزه را تغییر می‌دهد و از سیاست به فرهنگ روی می‌آورد تا نیروهای جامعه را با " اسلحه‌ی تمدن جدید " آرایشی نو دهد و آن را دو برابر " ظالمین و ستمکاران مغربی " توان بخشد. حکایت همچنان باقی است. ویران‌گری، این ضرورت محتوم نوسازی جامعه ادامه دارد، اما آن را راه و رسم دیگر باید. در برابر مهاجم‌بالنده و مسلح به " اسلحه‌ی تمدن جدید " یعنی علم و تکنولوژی و سرمایه‌ی انباشته و آرزوهای خوار،

والایش فرهنگی خاستگاه آگاهی و ضرورت نبرد است. اما این که بدون تحول بنیادی در ساختار سیاسی و اقتصادی تلاش فردی در راه والایی فرهنگی به جایی می‌رسد یا نه؟ پرسشی است که پاسخ گفتن به آن مجال دیگری می‌خواهد.

برای سکوت دهخدا سه فرض را بدون این که هیچ یک را مطلق بپنداریم مطرح می‌کنیم:

- ۱ - دهخدا که در بحبوحه‌ی اشغال ایران در جنگ جهانی اول به میان ایل بختیاری می‌رود و در آنجا طرح تنظیم لغت‌نامه را می‌ریزد، انجام کاری چنان سترگ را با زندگی پرجنجال سیاسی ناساز می‌بیند، پس سیاست را کنار می‌نهد تا بی‌کار فرهنگ گیرد.
- ۲ - بر بادرفتن آرمان‌های مشروطه پس از آن همه کشمکش و فرارسیدن طوفانی که همه‌ی امیدها را بر باد داد و رشته‌ها را پنبه کرد، موجب سرخوردگی دهخدا و روی آوردنش به کاری جز سیاست می‌شود. سرخوردگی او از اوضاع زمانه بعدها در این رباعی تجلی می‌کند:

در وعده‌ی کس ذره ندیدیم فروغ
هر یوغ گسست و گشت دیگر سان یوغ
ز آزادی آزاده سخن بود و لیک
آن قصه فریب بود و این قصه دروغ

- ۳ - دهخدا چنان که خود می‌گوید، جامعه‌ی غرقه در جهل ایران را برای ادامه‌ی نبرد آماده نمی‌بیند. در صدد غلبه بر ضعف فرهنگی و ناآگاهی ملت برمی‌آید و آهنگ تدوین لغت‌نامه می‌کند تا بر بینش ایرانی بیفزاید و با "اسلحه‌ی تمدن جدید" مسلحش کند. باشد که در برابر مغرب زمین که دستش تا مرفق به خون مظلومان آغشته است، توان ایستادگی بیابد. اما هنوز یک سؤال باقی است: این پرداختن به غرب و فراموش کردن عامل داخلی و ناسرائلی که به گفته‌ی سعدی بخت یار شده و در برابرش "عاقلان تسلیم کردند اختیار" آیا واکنش حیوانی برای فراموش کردن خاطره مزاحم این سکوت و تلاش برای خود فریبی نیست؟

دهخدا در سال‌های فرجامین حیات خود، دوباره به سیاست روی می‌آورد و به پشتیبانی از نهضت ملی به میدان می‌آید (قابل توجه کسانی که ضرورت سازندگی را انگیزه‌ی سکوت دهخدا می‌دانند). درینا که خیزش دوباره‌ی او چون عمر نهضت دولت مستعجل بود. در اشعار این سال‌های دهخدا بارقه‌هایی از امید دیده می‌شود. مردم را به خیزشی مردانه فرا می‌خواند و هشدار می‌دهد که هان! گوی پیروزی را پیش از آن که فرصت از کف برود بربایید:

اندر گفتان چوگان، وین گوی به میدان
با جلدی و چالاکی زودش بر بایبید

دهخدائی که در بهمن ماه ۱۳۳۱ سرخوش از امیدهای نو "روزگار وصل" را نوید می دهد
و می سراید:

جام ما لبریز خواهد گشتن از وصل مدام
سنگباران قضا گسر نشکند مینای من

طولی نمی کشد که بر وقایع مرداد ۱۳۳۲ چشم می گشاید و با از دست رفتن نهضت،
دگر باره به سوک آروزها می نشیند. زیرا در دیاری که دیوان و ددان حاکم باشند، نیستی
مطلق کمال مطلوب به حساب می آید.



یقین کردمی مرگ اگر نیستی است
از این ورطه خود را رهانیدمی
بدان عرصه‌ی پهن بی ازدحام
خرو بار خود را گشتانیدمی
به جسم و به جان هردوان مردمی
ز هستی رسن بگسلانیدمی
براین قلعه‌ی شوم ذات‌الصور
به تحقیر دامن فشانیدمی
مراین معدن خار و خس را به جای
بدین خوش علف گله مانیدمی

دریفا! نه کوبیدن ستم‌کاران و ویران کردن کاخ ستم به فرجام رسیده بود و نه
"سازندگی" را مجال آغازیدن بود.

آقای دبیرسیاقی آنجا که طنز دهخدا را با عبید زاکانی مقایسه می کند، از عبید
توصیفی درخور تأمل به دست می دهد. می نویسد "کسانی بر مقدماتی که دهخدا برای بیان
طنز داده است و غالباً طولانی است خرده می گیرند و آن مقدمات دراز را در برابر
طنز کوتاه، فرع زائد براصل می شمارند و بخصوص در قیاس با طنز عبید زاکانی درجه‌ی
نازلی برای آن قائل می شوند.

به گمان من آن قسمت از سخن عبید که طنز است نه هزل بی شک شاهکار جاودانه
ادب ایران بلکه جهان است، اما در قیاس با کار دهخدا دقیقه و نکته جالبی در میان
دارد و آن اینکه جان کلام عبید همه طنز اوست و طنز همه سخن اوست... پس با ذکر
و نمونه از عبید درباره طنز او این نتیجه‌ی درخشان را می گیرد: "... نکته و پیغام

دیگری در آن نهفته نیست جز شادمانه ساختن و انبساط خاطر به خواننده ... " (۹) داوری شگفتی است. گویا عبید دلقک یا عامل طرب بوده است که کارش خندانن و انبساط خاطر به خواننده باشد. چنین برداشتی نه تنها ذهن را درباره‌ی عبید زاکانی به گمراهی می‌کشانند بلکه معنی طنز را نیز تحریف و آن را با شوخی و هزل همسان معرفی می‌کند. بی‌شک خنده در ذات طنز نهفته است، طنز بدون خنده زنجیدنی ملال آور است. اما نه خنده‌ی بی‌دردان و نه " شادمانه ساختن و انبساط خاطر خواننده " بلکه زهرخندی از درد و به ریشخند گرفتن ارزش‌های منحنح حاکمان فاسد و زورمدار و بازکردن مشت گندم نمایان جو فروش. آن نمونه‌هایی که آقای دکتر از عبید نقل کرده است شوخی است نه طنز. اینکه مردی در پاسخ این سؤال که در بغداد چه می‌کردی؟ می‌گوید "عرق"، جز توصیف ظریفانه و زیرکانه‌ی گرمای شدید بغداد البته پهامی ندارد. اما آنجا که عبید در قالب طنز سخن می‌گوید (نه شوخی و هزل و هجو) عمیق‌ترین پیام‌های عصر خود و اعصار بعد را باز می‌گوید و تا فقر و جهل و ستم و فریب در جهان باقی است، این پیام ها نیز پایدار خواهد ماند.

اینک دو نمونه از طنز عبید:

- ۱ - شخصی از مولانا عضدالدین پرسید که چون است که در زمان خلفاء مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیار کردند و اکنون نمی‌کنند؟ گفت: مردم این روزگار را چندان از ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان یادی می‌آید و نه از پیغمبر.
- ۲ - دهقانی در اصفهان به در خانه‌ی خواجه بهاء‌الدین صاحب دیوان رفت. با خواجه‌سرا گفت که با خواجه بگوی که خدا بیرون نشسته است با تو کاری دارد. با خواجه بگفت، به احضار او اشارت کرد. چون درآمد پرسید که تو خدائی؟ گفت آری گفت چگونه؟ گفت: حال آن که من پیش ده خدا و باغ خدا و خانه خدا بودم و نواب ده و باغ و خانه از من به ظلم بستند، خدا ماند.

طنزی چنین گزنده نه برای " خندانن و شادمانه ساختن " که بیشتری است بر دمل چرکین جامعه، دست انداختن روابط اجتماعی پوسیده است. بغضی است شکسته در گلو که با خنده به بیرون می‌جهد. کافی است به بحث عبید پیرامون مذهب منسوخ و مذهب مختار نگاهی کنیم تا دریابیم میان شوخی و طنز " تفاوت ره از کجاست تا به کجا ".

در فرجام سخن رابطه‌ی کار دکتر دبیرساقی را با کار دیگران بر می‌رسیم. بیادآور شدیم که پیش از دکتر دبیرساقی، شادروان دکتر محمد معین و ولی‌الله درویدیان به گردآوری اشعار دهخدا و معرفی چهره‌ی شاعری او پرداخته بودند. آقای دکتر دبیرساقی از کار این دو تن بهره‌مند شده اما به رغم لزوم امانت و وجدان علمی که در روند پژوهش باید

راهنمای پژوهنده باشد، یادی شایسته از آنان نکرده است. ذکری مختصر از دکتر معین اگر از نظر آقای دکتر دبیرسایقی بسنده باشد برای خواننده کنجکاو مایه شک و پرسش است. اینک نمونه‌هایی می‌آوریم تا شاهدهی باشد براین مدعا.

۱ - در "مجموعه‌ی اشعار دهخدا" به کوشش دکتر معین در پانویس مربوط به شعر "یاد آر زشمع مرده یاد آر" نوشته شده است "ادوارد براون مستشرق معروف، متن قطعه‌ی فوق را با ترجمه‌ی فصیح آن به انگلیسی در کتاب "مطبوعات و شعر ایران جدید" طبع کرده است. اما مسامحه در آرایش و صفحه‌بندی کتاب سبب شده است که این پانویس به جای ذیل صفحه‌ی ۴ در بالای صفحه‌ی ۵ فرار بگیرد و چون در همان صفحه (صفحه‌ی ۵) بعد از این توضیح بلافاصله شعر "انشاءالله گریه است" آغاز می‌شود، اندکی بی دقتی موجب می‌شود که خواننده آن را به شعر اخیر مربوط بداند نه شعر قبلی. دکتر دبیرسایقی که پانویس‌های "مجموعه‌ی اشعار دهخدا" را عیناً یا گاهی با پس و پیش کردن واژه‌ها، بدون ذکر مآخذ در پانویس صفحات "دیوان دهخدا" آورده مرتکب چنین بی دقتی‌ای شده است و بدون توجه به کلمه‌ی "فوق" در جمله‌ی بالا توضیح دکتر معین را در پانویس صفحه ۱۸ "دیوان دهخدا" در باره شعر "انشاءالله گریه است" آورده است. شتابزدگی موجب شده است که ایشان به پانویسی که از کار دکتر معین نقل کرده است توجه کافی نکند. روشن است که ذکر کلمه‌ی "فوق" در جمله‌ی بالا آن را به شعر قبلی ربط می‌دهد نه شعر بعد. زیرا اگر چنین نبود بایستی نوشته شود "ادوارد براون مستشرق معروف متن قطعه‌ی ذیل را ... گردآورنده‌ی "دیوان دهخدا" اگر به کتاب ادوارد براون مراجعه می‌کرد، متوجه می‌شد که قطعه‌ی "انشاءالله گریه است" در آن کتاب نیامده است و لزومی نمی‌دید که مشخصات کتاب را (حتی به انگلیسی) بی مورد ذکر کند.

۲ - آقای دکتر که خود را در نقل پانویس‌های "مجموعه‌ی اشعار دهخدا" بدون ذکر مآخذ مجاز دانسته برای بررسی انتقادی این پانویس‌ها زحمتی به خود نداده است. در نتیجه اشتباه دکتر معین به "دیوان دهخدا" راه یافته است. در پانویس صفحه‌ی ۲۹ "مجموعه‌ی اشعار دهخدا" در توضیح بیت:

کشم اندر وقعته رأس البقر
چار تن با استخوان فک خیر

آمده است: رجوع به قصه‌ی جالوت در تورات شود. و آقای دکتر دبیرسایقی در نقل این پانویس نیز به اعتبار صحت نوشته‌ی دکتر معین آن را نقل کرده است (البته بدون ذکر مآخذ) غافل از این که این موضوع ربطی به قصه‌ی جالوت در تورات ندارد و دکتر معین در اینجا اشتباه کرده است.

مقایسه‌ی "مجموعه‌ی اشعار دهخدا" که دکتر معین گردآورنده‌ی آن است و "دیوان-

دهخدا" که به همت دکتر دبیرسیاقی گردآوری و چاپ شده است، دو نکته را روشن می‌کند: نخست که آقای دکتر دبیرسیاقی همی پانویس‌های کار دکتر معین را با جزئی تغییراتی در حد پس و پیش کردن واژه‌ها آورده است بدون اینکه از مآخذ آنها ذکر کرده باشد. دوم - اینکه دکتر معین هر جا که برای توضیح واژه یا شعر یا عبارتی از مآخذی استفاده کرده در ذکر آن مآخذ کوتاهی نکرده است. و کاش دکتر معین‌ها از جهت وجدان پژوهشی و سجایای اخلاقی به همان میزان سرمشق قرار می‌گرفتند که در ارائه‌ی حاصل تحقیقات و نتایج خود قرار گرفته‌اند.

۳ - شعر " وصف الحال لوطیانه " در کتاب " دهخدای شاعر " نوشته ولی‌الله درودیان به نقل از کتاب " حیدر خان عمواوغلی چکیده " انقلاب " نوشته آقای رحیم رضازاده ملک آمده است. درودیان سپس شرحی بر این شعر نوشته که با فتوکپی نشریه‌ی جنگل که آن را چاپ کرده بوده است. در مجله‌ی آینده (شماره ۱۲ - ۱۵ دی و اسفند ۱۳۵۸ چاپ شده است. در نوشته‌ی درودیان می‌خوانیم: "... پس از انتشار دهخدای شاعر (چاپ امیرکبیر) آقای دکتر دبیرسیاقی به این بنده فرمودند که در انتساب این شعر به دهخدا باید احتیاط کرد. زیرا در سال ۱۳۳۵ هجری قمری استاد دهخدا در بختیاری می‌زیسته و تماس وی با نویسندگان نشریه‌ی جنگل بعید به نظر می‌رسد. " آقای دکتر دبیرسیاقی که نخست انتساب شعر را به دهخدا انکار کرده بود، پس از آنکه درودیان این انتساب را با دلیل و مدرک به اثبات می‌رساند آن را در " دیوان دهخدا " می‌آورد و هیچ اشاره‌ای را به مآخذ شعر و رنجی که درودیان (و پیش از او ابراهیم فخرائی در کتاب سردار جنگل و رحیم رضازاده ملک در کتاب حیدر عمواوغلی چکیده " انقلاب) برده است روا نمی‌داند. گویا پیش کسوتان هنوز جوان‌ترها را قابل اینکه نامشان و زحماتشان در جایی ذکر شود نمی‌دانند. وجه ساده دل است درودیان که هر جا شعر یا مطلبی یا واژه‌ای (ولو شفاهی) از کسی نقل کرده از ذکر و معرفی مآخذ آن دریغ نکرده است.

۴ - شعری بی ردیف با مطلع " به نغزی و نکویی خوی ... " و چند غزل دیگر در تکلمه‌ی کتاب " دهخدای شاعر " آمده بود. این شعرها از آقای ابوالقاسم انجوی شیرازی نقل شده بود و نشان می‌داد که قبلاً در هیچ جا چاپ نشده بوده است. این شعر و آن چند غزل نیز در " دیوان دهخدا " آمده است. صرفنظر از اینکه آقای دبیرسیاقی نسخه‌ی اصلی را از کجا به دست آورده باشد اشاره‌ای به کار و زحمت درودیان و همینطور انجوی شیرازی ضروری بوده است. اما با تأسف روش آقای دکتر در سراسر کتاب یک دست است. و در فراموش کردن منابع کار خود و حق دیگران تبعیض روا نداشته‌اند.

این نکته‌ها را بدان سبب یادآور شدیم که هنوز برای تحقیق و تتبع حرمت و آبرویی

قائلیم و برای پی بردن به واقعیت و رسیدن به حقیقت بدان دل بستیم. رسیدن به حقیقت گام‌های استوار و قلب حقیقت جو می‌خواهد، تناسب و همخوانی وسیله و هدف را طلب می‌کند، وجدان علمی بیدار و صداقت و امانت می‌خواهد و پیش‌کسوتان در این راه مسئولیتی عظیم به عهده‌دارند و آنان باید معلم و نمونه اخلاق و امانت‌باشند تا جوانانی که به آنها اقتدا می‌کنند راه را از چاه باز شناسند و صواب را از خطا تمیز دهند. نه‌این که مصداق رطب خوردن و منع رطب کردن را در آنان بیابند.

امیداست که، آقای دکتر دبیرسیاقی آنچنان کسی باشد که بگفته پروین نرنجند ز حرف راست. و در چاپ بعدی از دامن آراسته کاری ارجمند لکه‌های کوچک را بزدایند.

یادداشت‌ها

۱- تعبیری از ولی‌الله درودیان در کتاب "دهخدای شاعر" چاپ دوم. امیرکبیر. تهران.

۱۳۵۸

۲- این صفت را نیز درودیان برگزید و نام کتاب خود کرد. دیده شود مأخذ بالا.

۳- دیده شود ۱- مقدمه دکتر محمد معین بر "مجموعه اشعار دهخدا" ۲- ولی‌الله - درودیان دهخدای شاعر ۳- مقدمه دکتر سید محمد دبیرسیاقی بر "دیوان دهخدا"

۴ و ۵- مقدمه دکتر دبیرسیاقی بر "دیوان دهخدا"

۶- همان مأخذ.

۷- به هنگامی که مغولان بخارا را ویران کرده و مردم را بیرون دروازه‌ی شهر به بندکشیده بودند، "امیر امام جلال‌الدین علی‌بن‌الحسن الوندی که مقدم و مقتدای سادات ماوراءالنهر بود. . . روی به امام عالم رکن‌الدین امام‌زاده که از افضل علمای عالم بود، طیب‌الله مرقدهما، آورد و گفت: مولانا چه حالتست این که می‌بینم به بیدارپست یا رب یا بخواب. مولانا امام‌زاده گفت: خاموش باش، باد پی‌نیازی خداوند است که می‌وزد، سامان سخن گفتن نیست." تاریخ جهانگشای "جلد اول، ص ۸۱، به نقل از چنگیزخان، اثر واسیلی پان، بنگاه نشریات پروگرسی، مسکو.

۸- دیده‌شود، تکلمه‌ی مقدمه‌ی لغت‌نامه، به قلم دکتر محمد دبیرسیاقی.

۹- دکتر دبیرسیاقی: مقدمه بر "دیوان دهخدا".

توضیح آینده

دکتر محمد دبیرسیاقی یکی از معدود کسانی است که در تمام آثار خود با کوشش بسیار هرچه از هرکس خواننده و شنیده به نام همو نقل کرده‌است و بهمین ملاحظه است که تألیفاتش معتبر است و مقام علمی و اخلاقی خودش مسلم و معزز.

آینده به نشر انتقاد آقای اصیل مبادرت کرد تا مجالی باشد برای آقای دبیرسیاقی که توضیحاتی در روش کار خود در جمع آوری دیوان دهخدا بدهند.